

جهان از مکر و غدیر خواجه جهان ملاحظه نموده، حراست قلعه بیدر بملاو خان تفویض نموده، خود نظام شاه را برداشته بفیروزآباد رفت. و سلطان محمود نا دروازه بیدر تعاقب نموده، بیرون قلعه را بغارت داده، بسامان اسباب تسخیر قلعه مشغول شد.

نظام شاه در آن زمان که بجنگ می‌رفت، حقیقت واقعه را در صحیفه اخلاص مرقوم نموده، بخدمت سلطان محمود گجراتی فرستاده بود. و چون در فیروزآباد نقش درست کرد، و مردم گریخته برو جمع شدند، خواجه جهانرا با لشکر انبوه بدفع سلطان محمود خلجی روانه ساخت. و مقربان اینحال خبر رسید، که سلطان محمود گجراتی بسرحد دکن با هشتاد هزار سوار رسیده. سلطان محمود خلجی در خود طاقت معاومت مفقود یافته، هژدهم روز برای گوندواره، متوجه مندو شد. خواجه جهان سه چهار منزل تعاقب نموده، باز گشت؛ و در زمان مراجعت چون راه گوندواره قلب بود، گوندان در هر منزل دست اندازی میکردند. بواسطه کم آبی نیز چند هزار جاندار هلاک شده بود؛ چنانچه حکایت کفند که در اول منزل قریب شش هزار نفر از بی آبی هلاک شدند. و بهای کاسه آب بدر تنگه زر ازان بود. و الحق چون در اصل سلطان محمود خلجی بیرون از صلاح و سداد بود، ازینحرکت نا شایسته جز ادبار و شامت نتیجه دیگر نیلالت.

شاخی چنان نشان، که سعادت دهد ثمر،
نظمی چنان بکار، که بتوانیش درود
چون بصکرا بر آمد راجهای گوندواره را که خدمتهای شایسته بتقدیم
رسانیده بودند بیگناه کشت.

و در سنه سبع و ستین و ثمانمائه سلطان محمود خلجی با نود هزار سوار باز بقصد تسخیر دکن از مندو سواری کرد. نظام شاه با استعداد جنگ بر آمده از سلطان محمود گجراتی مدد خواست؛ و چون سلطان محمود خلجی بسوحد دولت آباد رسید، مذهبیان خبر آوردند، که سلطان محمود گجراتی میرسد، لشکر مندو سر راه گذاشته بجاذب مالکفده رفت. و از راه گوندواره بمنذر مراجعت نمود. نظام شاه مکتوبی مکتوبی بر ادای شکر و محامد محمود شاه نوشته فرستاد؛ و سلطان محمود از راه برگشته به بلده احمدآباد گجرات رفت.

و در ماه ذیقعدة سال مذکور نظام شاه مریض گردید، و بهمان بیماری بجوار باری تعالی انتقال نمود. * بیت *

در خاک ریخت آن گل دولت، که باغ ملک

با صد هزار ناز به پیروز در بسروش.

مدت پادشاهی نظام شاه یکسال و یازده ماه و ده روز بود.

ذکر سلطنت محمد شاه بن همایون شاه.

چون محمد شاه بن همایون شاه در ده سالگی بر مسند ایالت قرار گرفت، با وجود صغر سن در لوازم عدل و انصاف سعی کردی. در مدت فرمانروایی او کافه خلایق در مهد امن و امان آسوده بودند. * بیت *

بقومی که اقبال خواهد خدای دهد خسروی عادل و نیک رای. در امور جهانبنانی بآزباب دول طریقه مشورت مسلوک میداشت. و چون بزرگی معنوی با بزرگی صوری جمع شد، خود را محمد شاه لشکری خطاب کرده، مدار کار و تمشیت مهم بر رای صائب و فکر ثاقب خود نهاده هر آنچه مام دولت بر صحیفه خاطرش نقش می بست، آنرا صواب دانسته بتقدیم

میرسانید. و لهذا انتظام مملکت و التیام اسباب حشمت، در ایام دولت او بمرتبه رسید، که مزیدی بر آن متصور نباشد، و هزار غلام ترک را در ساک عبودیت منسلک گردانیده، کبار این قوم را بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسانید؛ و از انجمله عماد الملک را کاپیل، و نظام الملک را جنیر و خداوند خان را مهور اقطاع داد.

و مثل سلاطین سابق در فتح قلاع و تسخیر بقاع بمجرد اظهار اطاعت و انقیاد و ارسال تحف و هدایا اکتفا نمیکرد، بلکه تمام توجه بران مبدول میفرمود، که قلاع حصینه در تصرف آید. و فی الحقیقت منشور سلطنت طبقه بهمفیه بنام نامی او ختم شد. هر فتنه و آشوبی که در زمان سلطان نظام شاه و همایون شاه بمملکت راه یافته بود، بقر شکوه وجود محمد شاه آرام گرفت. و در امور سلطنت و مملکت هر جا وهنی و فتوری راه یافته بود، بتوجه او اصلاح پذیرفت. و بعد از انتظام احوال مملکت و التیام قلوب ارکان دولت، ملک شه خواجه جهان راه، که در و افعه سلطان محمود خلجی سعی در تخریب بنیاد دولت این دودمان نموده، و باوجود آن دست تصرف و تغلب در خزائن دراز کرده بود، در پیش دولتخانه بقتل رسانید *

و ملک نظام الملک حاکم جنیر را خلعت خاص داده، بتسخیر قلعه کهرله که تعلق بحکام مندو داشت نامزد کرد. و ملک نظام الملک بعد از استعداد لشکر با مردم بسیار قطع منازل و مراحل نموده، بر کنار دریای که در نواحی قلعه است منزل گرفت. لشکر مندو از قلعه بر آمده جنگ انداختند، و گریخته بقلعه در آمدند. و سپاهیان نظام الملک تا دروازه قلعه تعاقب نمودند. اهل قلعه بر شوکت نظام الملک اطلاع یافته اهل

خواستند. نظام الملک مردم را امان داده از قلعه فرود آورده، هر واحدی را بدست خود پان میداد؛ و درین اثنا شخصی بعد از گرفتن پان، خنجر بر نظام الملک زده او را شهید ساخت. عادل خان و دریا خان، که ارشد اولاد او بودند، تپانه دار و جمیع مردم قلعه را کشتند. و یکی از معتمدان خود را در قلعه گذاشته، نعش پدر را گرفته متوجه ملازمت محمد شاه گردیدند. بعد از استسعاد خدمت، منصب و اقطاع پدر بر ایشان مسلم شد.

بعد از چند روز ملک التجار را خلعت و کمر بند مرصع داده بتفاق بعضی امرا بتسخیر ولایت رای سنکر^(۱) و کوکی رخصت داد. ملک التجار چون بقصبه کولاپور^(۲) رسید، اسعد خان با جمعیت خود از جنیر^(۳) و کشور خان از گلبرگ و وائل آمده ملحق شدند؛ و بتفاق از آنجا کوچ نمودند. چون بر سر تنگی کیکنیه رسیدند، جنگی عظیم پیش آمد. از تشابک اشجار عبور نمود و مار محال و دشوار می بود، سپاه باصر ملک التجار هر روز یک فرسخ در عرض و یک تیر انداز از طول پاک میکردند. چون بجوار کیکنیه^(۴) که در حصانت و ارتفاع بمثابه بود که تیر تدبیر هیچ قلعه کشا بهر ای تسخیر آن نرسیده، منزل گرفتند. جنگی صعب واقع شد، و متمردان گریخته بقلعه در آمدند. و مدت پنج ماه در پای قلعه توقف

(۱) در تاریخ فرشته صفحه ۶۷۶ "جهت تعذیب و تادیب رای سنکیر و کهنیه و تسخیر دیگر قلاع کوکن روانه شد" ثبت گشته.

(۲) در تاریخ فرشته صفحه ۶۷۶ "در یرگنه کهولا پور خانه علفی ساخت" مرقوم است.

(۳) در تاریخ فرشته صفحه ۶۷۶ "و لشکر جنیر و چاکنه و کلهر و وابل و چپول و ناین و غیره همراه وی معین گشت" ارقام بافته.

(۴) در تاریخ فرشته صفحه ۶۷۶ "قلعه کهنیه" مرقوم است.

افتاد، و چون موسم برسات در آمد، امرا باستصواب یکدیگر بکولابور مراجعت نمودند. و بعد وصول کولابور^(۱) پرتو التفات بر تسخیر قلعه نکینه انداخت. و در اندک مدت بدست آوردند.

و چون برسات با آخر رسید باز متوجه گوشمال رای سنکر گشتند. و چون بقلعه ماچل رسیدند، جنگ انداخته، در صدمه اولی قلعه را فتح نمودند. و متمرک بسیار کشته شد، و چند سردار بدست افتاد؛ چون غلبه و شوکت ملک التجار معلوم شد، رای سنکر جمعی از هوشمندان را بنزد ملک التجار فرستاده التماس نمود، که از تقصیرات او بگذرند، او قلعه کیکینه تسلیم نماید. ملک التجار از تقصیرات او در گذشته قلعه را بمعتمدان خود سپرد، و از عین ولایت آنمقدار، که بکفاف رای سنکر وفا نماید، تنخواه نموده، از انجا بلا توقف و اهمال بصوب جزیره گوره که بندر مشهور بیجانگرسست عازم گردید. و از راه دریا یکصد و بیست و چهار مملو و مشغور از مردم جنگی نیز راهی ساخت؛ و در مدت قلیل جزیره بتصرف در آمد. و چون با غنائم و فتوحات بدار السلطنت رسید، خدمات او مستحسن و مقبول سلطان افتاد؛ و زمام حلّ و عقد بید اقتدار او سپرده اعظم همایون خواجه جهان خطابش داد.

و چون افواج محمد شاه لشکری بهر جا که رفتند کامیاب برگشتند، و مکرر شنیده بود، که در ولایت جیسنگ رای والی قلعه پراگر معدن الماس بهم رسیده، عادلخان را باتفاق جمعی از امرا خلعت خالص و کمر مرصع داده رخصت فرمود. عادلخان بصلاح امرا رفته، قلعه پراگر را محاصره نمود، و جوانان کار طلب هر روز مورچلها پیش برده، دست بردها می نمودند. و بالاخر جیسنگ رای عاجز شده امان خواست. عادل خان قلم عفو

(۱) در تاریخ فرشته صفحه ۶۷۶ "برگنده کھولا پور" ثبت است.

بر صفحه اعمال او کشیده، از قلعه فرود آورد. قلعه را بمتمدان خود سپرده، متوجه دارالملک گردید. محمد شاه لشکری آن ولایت را باقطاع او مقرر داشت. و بعد از مدتی ملک التجار خواجه جهان گفت، که رای برکانه قدم از جاده اطاعت بیرون نهاده، لشکری عظیم بهم رسانیده متوجه بندر گووه شده، قلعه برکانه را محاصره کرد. این قلعه در استحکام بمرتبه ایست، که خیال تسخیر آن بخاطر هیچ قلعه کشائی نرسیده، و از اساس تا کنگره بسنگ تراشیده عمارت کرده اند، عرض هر سنگی سه ذرع و غلطش یکذرع است؛ و ارتفاع دیوار سی ذرع، و عرض خندق چهل ذرع. بالجمله رای برکانه با سه هزار سوار مردانه در قلعه منتظر قتال و جدل بود. و محمد شاه لشکری جهت سد مداخل و مخارج قلعه، دیواری دیگر بر دوران عمارت کرده، مرچلها قسمت نمود؛ و هر روز مرچلها پیش میرفت، تا آنکه خندق بغض و خاشاک پر کرده، مرچلها بدیوار قلعه رسانیدند. و کار فتح بامروز و فردا انجامید. رای برکانه از غایت عجز و درماندگی و کیلی فرستاده، قرار دلتخواهی و مالگذاری داد. محمد شاه لشکری قلم عفو بر تقصیرات او کشیده، امان داده او را از قلعه فرود آورد؛ و آنحدود را بخواجه جهان سپرده مراجعت کرد.

و در سنه ثمان و سبعین و ثمانمانه خبر رسید، که رای اوقیسه از ولایت خود بجمعیت بسیار در ولایت دکن در آمده، چند مواضع و قریات را تاراج نموده، باز بولایت خود رفت. محمد شاه، ملک نظام الملک را با لشکر انبوه بتادیب و گوشمال رای اوقیسه فرستاد. و بعد از چند روز خبر رسید، که نظام الملک از رای اوقیسه گریخته بجانب زیباد رفت. درین مرتبه سلطان را عرق حمیت بحرکت در آمده، خود از شهر بر آمده، بکرج متواتر متوجه صوبه راجنهری گردید.

چون براجمندی قریب رسید ، خواجه جهان را در خدمت شاهزاده محمود شاه گذاشته ، خود با بیست هزار سوار انتخابی ، بطریق ایلباغ بجانب راجمندی راهی شد . چون نزدیک بآنجا رسید ، آبی بزرگ که عرض آن یک فرسنگ باشد پیش آمد . محمد شاه بی اختیار عمان کشید ، و رای اوردیسه در آن طرف با هفت لک پیاده و چند زنجیر فیل فرود آمده بود ، و بعد از آنکه دانست که محمد شاه لشکری خود آمده ، رای مان را ، که یکی از امرای معتبر او بود ، در قلعه راجمندی گذاشته ، راه فرار پیش گرفت . سلطان روز دیگر دریا خان را بتعقب رای اوردیسه نامزد کرد . و بر در قلعه راجمندی فرود آمد . و بجهت سدّ مداخل و مخارج ، دیواری دیگر بر در قلعه کشید ، و مرچلهای قسمت نموده ، سابط طرح انداخت . و بعد از چهار ماه ، چون عمارات سابط اتمام یافت ، و مردم لشکر او بر اهل قلعه سرکوب شدند ، رای مان هلاک خود را بعین الیقین معاننه نموده ، بعجز و زاری زهار خواسته ، قلعه را سپرد ، و یک زنجیر فیل ، که در قلعه بود ، پیشکش کرده ، داخل نوکران شد . محمد شاه لشکری ، آن قلعه و نواحی او بجایگوش مقبره داشته ، مراجعت کرد . و جمعی را که درین یورش تردها کرده بودند ، بمراتب بلذ و مناصب ارجمندی رسانید . و روایت طبقات بهادری آنست ، که قلعه راجمندی فتح نشد ، اما رای اوردیسه پیشکش داده ، محمد شاه را از سر خود را کرد .

و هنوز خمار مستی لشکر کشی از سر سلطان نرفته بود ، که خبر آردند ، که باز مردم اوردیسه آمده ، پاره از مواضع و پرگنات را تاخند ، و قلعه را بمکر و قریب متصرف شدند . محمد شاه ، در ساعتی که مختار منجمان بود ، از نواحی شهر بکوچ متواتر عازم بلاد تلنگ گشت .

و قلعه گول کفده را محاصره نمود. تهباندار آنجا بعد از عجز و زاری بزنبهار در آمده، قلعه را سپرد و سلطان از آنجا بتماشای دریا متوجه بغاوت فرسنگه رای گردید و بعد از تفرج دریا از فرسنگه رای پیشکش گرفته، روانه دارالسلطنت شد. و در آنحدود، قلعه مرتفع و متین در عرض یکماه جهت تهبان داران عمارت فرمود. و در زمان مراجعت در سنه تسع و سبعین و ثمانمائه، وزرا گفتند، که در حوالی تلنگ شهریست که مشهور است بکنجی و مملو از زر و جواهر و یکی از معابد بزرگ هندوست، و از نیل واره ده روزه راه است. محمد لشکری هزار کس انتخاب نموده، بطریق ایغار متوجه کنجی گردید و چون بشهر در آمد، چهل سوار بخدمت او بودند. سپاهیان جلوریز بشهر در آمده، شهر را بغارت بردند و ده روز آنجا توقف نموده، بدارالسلطنت مراجعت کردند.

و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه، در گول کفده بعضی اهل غرض گفتند، که آمدن رای اوقایسه بولایت محروسه بطلب و تحریک ملک التجار خواجه جهان بود. بر وفق دعوی خود، خطی بمهر خواجه جهان ظاهر ساختند. که برای اوقایسه نوشته بود. فی الحقیقه پاره زر بمهردار خواجه جهان داد، نشان مهر بر کاغذ سپید ازو گرفته بودند و بران کاغذ این مضمون را نوشته، بظفر در آوردند. چون کسی بطلب خواجه رفت، هرچند عالمان بخواجه گفتند، که از دولت خواجه ده هزار اسپ در اصطبل موجود است، و ده هزار غلام ترک بر دربار حاضر، مناسب آنست که خواجه متوجه گجرات شوند. خواجه فرمود که از من جریمه صادر نشده که بگریزیم. و امید است که حق از باطل، و راست از دروغ جدا شود. و چون دست اجل گریبان خواجه ساده دل را گرفته، بخدمت محمد لشکری آورد، همان نوشته

زا باو نمود؛ و بی آنکه در مقام تحقیق شود، سوم صفر سال مذکور،
خواجه را بقتل آورد.

عاش حمیداً و مات شهیداً رحمه الله، خواجه جهان، خواجه
محمود گیلانیست، که از افاضل وقت بکمالات مکتسبه امتیاز تمام داشت،
و کتابی نادر در انشا نوشته، و مکتوبات که باکبر و اعظم زمان فرستاده،
جمع کرده، آنرا ریاض الانشا نام نهاده. همه وقت، بافاضل عصر خود
بخراسان و عراق و عجم تحفه و هدیه میفرستاد. و خصوصاً بحضرت
مولانا عبد الرحمن جامی، قدس سره، مکاتبت میفرستاد. و اظهار نیاز
میکرد. و حضرت مخدوم نیز نظر بر عقیدت و اخلاص او فرموده
مفارشات میفرستادند؛ که در منشآت ایشان موجود است؛ و درمیلان
قصاید دیوان، قصیده ایست، که مخصوص بنام خواجه فرموده اند.
مطلعش اینست -

* بیت *

مرحباً ای قاصد ملک معانی مرحباً!
الصلا کز جان و دل نزل تو کردہ الصلا!

* بیت *

و هم در آنجا فرموده اند -

هم جهان را خواجه او، هم فقر را دیباچه اوست،
آیت الفقیر لکن تصت استار الغدا.

* بیت *

و در غزل فرموده اند -

جامی اشعار دلاویز تو جفسی سمت نفیس،
بودش از حسن بود لطف معانی تارش،
همه قتلگه همد روان کن که رسد،
شرف عز و قبول از ملک التجارش.

القصة کشتن خواجه مظلوم بر محمد لشکری مبارک نیامد. بعد از چند روز بیمار شد. و شرف جهان طبیب هرچند علاج نمود، فائده نکرد. و در غرة ربیع الاول رحلت کرد. مدت سلطنت او نوزده سال و چهار ماه و پانزده روز بود.

ذکر شهاب الدین محمود شاه بن محمد شاه لشکری.

سلطان شهاب الدین محمود شاه، که خلف صدق سلطان محمد لشکریست، بعد از فوت پدر بر سریر سلطنت و حکومت تکیه زد. گویند که بجزودت فهم، و همت بلند، و دیگر کمالات، از سلاطین بهمنیه امتدباز داشت. چون امر حکومت او استقامت گرفت، امر وزارت بملک قیام الملک ترک و ملک نظام الملک مفوض گردید؛ ولیکن چون امر ترک بسیار بودند جانب ملک قیام الملک رجحان داشت، و ازین رهگذر آتشکده حسد نظام الملک و سائر امرای همد مشتعل می نمود. و در آخر بسعی اکابر و اشراف با یک دیگر عهد بسته، آن را بایمان غلط موکد گردانیدند؛ و نظام الملک غدار رشته تملق بر دست گرفته، قیام الملک ترک ساده لوح را غفل ساخته، روزی در میان آورد، که عادل خان و دریا خان و ملو خان و بعضی دیگر میخواستند، که مرخص شده، بتهانهای خود بروند؛ فاما بواسطه ملاحظه که از امرای ترک در خاطر ایشان قرار گرفته، نمی توانند بدر خانه آمد. اگر صلاح باشد روز رخصت این گروه امرای ترک در منازل خود باشند. ملک قیام الملک قبول این امر نموده، روز دیگر دریا خان و عادل خان و سائر خوانین با لشکریان خود مستعد شده بقلعه در آمدند. فهاد الملک ترک کوتوال بملک

قیام الملک خبر فرستاد، که امرا بقصد غدر آمده اند. قیام الملک را چون قضا رسیده بود، قبول نمود. امرای غدار اولاً فرهاد الملک کونوال را بدست آورده، ملک قیام الملک را شهید کردند، و بقیه امرای ترک را در منازل فرو گرفته، یک یک را بیرون آورده میکشند. و بعد از کشته شدن قیام الملک ترک، ملک نظام الملک و عماد الملک امر وزارت را از پیش خود گرفته، مهمات را باتفاق ملکه جهان والده سلطان محمود شاه می پرداختند. و کونوال دار السلطنت را بملک برید که غلام ترک سلطان محمود شاه بود، تفویض نمودند.

چون مدتی برین منوال گذشت، روزی دلوز خان حبشی بخدمت محمود شاه در خلوت معروض داشت، که ملک نظام الملک و عماد الملک هنوز سلطان را خورد تصور می نمایند، و کاروبار را از پیش خود گرفته اند؛ و از سلطان رخصت قتل هر دو وزیر حاصل کرده، منتظر وقت میبود. اتفاقاً شبی هر دو وزیر جهت سرانجام بعضی امور ملکی بخدمت ملکه جهان رفته بودند؛ و در دولت خانه وقت بر آمدن، دلوز خان با یک نفر راه بر هر دو وزیر بست، و بر هر دو شمشیر حواله کرد؛ و ازان میان نظام الملک زخمی شد. اما چون هر دو در فن شمشیر بازی مهارت تمام داشتند، بزور بازو از پیش وی بدر رفتند. و در شب، ملک برید را حاضر ساختند، که دلوز خان قصد کشتن او هم دارد. و علی الصباح هر دو وزیر بیرون آمده یکدیگر را وداع نمود؛ و ملک نظام الملک بجزیر و عماد الملک بکاریل رفتند، و اطراف اقطاع خود را متصرف شده همانجا توقف نمودند. و از شنیدن این خبر جمیع امرا متفرق شدند؛ و فتوری عظیم درکار محمود شاه راه یافت. چنانچه رفته رفته ملک برید ویرا کالمحبوس میداشت، و دست تصرف او کوتاه شد، و مردم شهر برو خروج کردند. و در شب

بست و یکم ذیقعدة سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه ، جمعی کافر نعمت ، تمام اهل قلعه از فیلبانان ، و حاجبان ، و کوتوالان ، و پرده‌داران را ، با خود موافق ساختند ؛ که بسطان خویش عذر گذرد ، و ندانستند که - * بیست * آن را که هست حفظ آبی نگاهبان ، از گردش سپهر نیاید برو کرد . در آن هنگام ، محمود شاه بساط نشاط و عیش گسترده بود ، غوغای عظیم از قلعه برخاست . تمام مردم براق گرفته متوجه دار الامارت گردیدند ؛ و فیلبانان فیلان را راست کرده ، روان شدند . و پرده‌داران را با خود متفق ساخته بودند ، عزیز خان ترک و حسن علی خان و سید میرزای مشهدی ملقب بملو خان در میدان مبارزت در آمده ، خود را سپر (۱) او کردند . و از آن جمله عزیز خان فوجوان که بمزید شجاعت و شهامت موصوف بود ، جان عزیز خود را با چهار ترک فدای او کرد . و سلطان محمود فرصت یافته خود را بنام شاه برج رسانید . و بحرم سوار رفت ، شاه برج ، و تمام قلعه بدست مفسدان افتاده بود ؛ و دروازه‌ها محکم کردند . تا هواخواهان و دولتخواهان نتوانند بقلعه در آیند . بعضی از سپاهیان از راه خندق بیسمان بالای شاه برج رفتند . و بزخم تیر جانگداز مفسدان را از حویلی شاه برج بر آوردند . و گروهی آتش بچپرها زدند ؛ و فیلان گریخته از قلعه بر آمدند . چون قلعه از فتنه و آشوب مفسدان خالی شد ، فرمود تا جهانگیر خان ، که ملک نظام الملک باشد ، دروازه قلعه را محافظت نماید ؛ و خان جهان بر آمده ، با مردم خود بازار و شهر را نگاه دارد . و چون نیم شب بگذشت ، و ماه طالع شد ، سپاه از هر طرف آمده در صحن شاه برج جمع شدند . و فرمود تا اسپان تازی نواد که در اصطبل

(۱) در تاریخ فرشته صفحه ۷۰۹ « با آنکه اسلحه نداشتند در میان سلطان و ایشان در آمده جان عزیز خود را فدای صاحب خود ساختند » ثبت است .

خاصه پرورش یافته بود ، بمردم تقسیم نمایند ؛ و سوار شده دمار از دوزگار
آن تیره بخشان بر آوردند . و بطلوع صبح سعادت ، بعضی خود را در خندق
انداخته خورد بشکستند ؛ و بعضی علف تیغ شدند . گروهی در موش
خانه مخفی گشتند . پس از دو سه روز بر آورده بسزا می رسانیدند .

و در نواریم مسطور است ، که روزی قاضی از نزد عادل خان رسید ،
و عرضداشت گذرانید ؛ مضمون آنکه ، امرای این صوبه باغوالی دستور الملک
علم بغی و عصیان بر افراخته اند ، و بنده باتفاق ملک فخر الدین تکیه
بفر دوات آن خداوندگار نموده جمعیت آن گروه را متفرق ساخته بود . ناما
الآن مسموع میشود که باز جمعیت نموده اند ، و عزیز الملک آن طائفه
موافق شده ، * بیت *

ندارند در سر بجز سرکشی ، زوا نیست الا که لشکر کشی .

بمجرد استماع این خبر ، بامرای موافق فرمان فرستاد ، که باتفاق یکدیگر
متوجه گوشمال آن گروه بی عاقبت شوند ؛ و خود با یک هزار غلام ترک
بر جناح تعجیل عازم گردید ، و در هر منزل امرا آمده ملحق شدند . و چون
در جوار راجمندی رسید ، روز دیگر سرانجام میمفه بعادل خان و اهتمام
میسره بملک فخر الملک حواله کرده ، متوجه جنگ گاه گردید . و آن
گروه بی عاقبت نیز در برابر آمده ، صفها آراستند . عادل خان که سردار
میمفه بود تردهای مردانه نموده باغیان را شکست داد . دستور الملک ،
که رئیس و رئیس مفسدان بود بدست افتاد ، و مبارزان چالاک
تعاقب نموده اکثر آن بیدولتان را بر خاک هلاک انداختند . بعضی
مردم نیم جان بمشقت بیرون بردند . چون محمود شاه بفتح و فیروزی از
جنگ گاه بازو رسید باستدعای عادل خان از جرائم و تقصیرات دستور الملک

که خیالات فاسد در سر داشت در گذشت. از اموال او هرچه بسرکار آورده بودند، واپس دهانیده، منصب قدیم برو مقرب داشت؛ و سرانجام مصالح ملکی بصلاح و استصواب امرا نموده بگلبرگه آمد.

و بعد از چند روز خبر آمد، که گروهی از گریختگان در قلعه سنکر متحصن شده اند. محمود شاه باتفاق امرای درلتنخواهان بکوچ متواتر قلعه سنکر را محاصره نموده، جوانان کار طلب در صدمه اول حصار اول را فتم کردند. مردم قلعه خود را بحصار بالا کشیدند؛ و چون در خود طاقت مقاومت ندیدند، زینهار خواسته، قلعه را تسلیم نمودند. و محمود شاه یکی از معتمدان خود را در قلعه گذاشته، بشهر بیدر مراجعت کرد؛ و برسم سلاطین سابق طبقات اکبر و اشراف را از انعام خود بهره‌مند گردانید.

و در سنه ست و تسعین و ثمانمائه بهادر گیلانی که یکی از نوکران خواجه محمود خواجه جهان بود، و تهانه داری بار تعلق داشت، غبار فتنه بر انگیخت؛ و بعضی پرگفتار را متصرف شد؛ و بندر و ابل را بدست آورده جهازات مستعد ساخته، دست تعدی به بنادر گجرات دراز کرد، و راه دریا مسدود گردید. و اتفاقاً جهازات سلطان محمود گجراتی بدست او افتاده، هرچه در جهازات بود بغارت برده، مردم سلطان محمود را مقید ساخت. و روایتی آنکه چون تجار، و مترودین تجار از بهادر گیلانی شکایت نمودند، سلطان محمود، کمال خان و صفدر خان را، با جمعی از لشکر برآه دریا، و جمعی از لشکر برآه خشکی، فرستاد. تا کشتی عمر او را در گرداب هلاک اندازند. کمال خان و صفدر خان چون بمراکب آب پیمای در آمدند، زمام اختیار بدست باد افتاد؛ و باد مخالف کشتیهایی ایشان را از همدیگر در انداخت؛ و بهادر کس فرستاده اظهار اطاعت نمود.

کمال خان و صفدر خان چون با جمعی قلیل بار پیوستند، فی الفور خبیال غدیر و عکیر کرد. و جنگی عظیم در پیوست. چندان خون و آب بهم آمدیخت که آب بشکل یافوت مدام برآمد. و آخر الامر، کمال خان و صفدر خان مجروح و دستگیر شدند. و ایشان را بوابل فرستاد.

چون این خبر بسطان محمود رسید، ملک گوام الملک را با پنجاه هزار سوار بجنگ او نامزد کرد. قوام الملک چون بمهایم رسید، در مقام تفحص راهها در آمد. و آخر ظاهر شد که تا پارا از ولایت دکن پایمال نشود، رفتن متعذر است. بنام علیید چند موضع متمردان را خراب کرده، تنها بایلغار بدرگاه آمد؛ تا حقیقت حال معروض نموده، رخصت در آمدن ولایت دکن حاصل نماید.

سلطان محمود گجراتی، از رافت جبلی، مکتوبی بمحمود شاه فرستاد؛ مضمون آنکه، عمیست که سلسله محبت و مودت بین الجانبین سوگد گشته؛ و این نسبت شریفه بطرفین بطریق توارث رسیده؛ و ازین جانب در دای حقوق اخلاص تقصیری نرفته. چنانچه سلطان محمود خلجی، دکن را از سلطان مرحوم نظام شاه گرفته بود، اگر این جانب با جنود و عساکر امداد نمی کرد، ملک از دست رفته بود. و درین ایام مسموع شده، که بهادر گیلانی ضابط بذدر و ابل بیست سلسله جهاز از سرکار خاصه و تجار که مشحون باموال و مروارید و اقمشه بود، بغارت برده، و دو بیست سلسله جهاز بمهایم فرستاده، آن دیار را تاخته مساجد و معابد را سوخته. چون این جانب پس نسبت اخلاص قدیم داشت و میدارد، بحکم قاضی عقل واجب نمود که این واقعه را اعلام نماید؛ و اگر آن نور حدقه خلافت بدفع او متوجه نشود، این جانب او را چنان گوشمالی خواهد داد، که مفسدان دگر اعتباری گیرند. محمود شاه ایلچی را دلاسا نموده، امراء موافق را طلبیده

گفت ادای حق محسن بر همه کس خصوصاً بر سلاطین واجب است؛
 و معیناً خدمت سلطان محمود گجراتی بادشاه با شوکت است. و از
 مضرت این دیار متصور؛ و چون از بهادر گیلانی بی ادبی واقع شده، صلاح
 آنست، که امرا استعداد لشکر نموده بدفع آن متوجه شوند. حسب
 الصلاح امرا فرمائی به بهادر فرستاده، از مضمون نوشته، سلطان محمود
 گجراتی را اعلام کرد، و نوشت که آنچه در جهازات بود بدرگاه فرستد؛
 و جهازات را برای دریا راهی سازد؛ و کمال خان و صفدر خان و سایر متعلقان
 سلطانی را، بحضور فرستد. و مضمون این ابیات ادا کرد - * بیت *

چرا پایت خود نداری نگاه، مکن چهره بخت خود را سیاه.
 مژه پا ز اندازه خود برون، که افتی بجایه بلا سرنگون.

بهادر چون شنید که خدمتگار محمود شاه فرمان می آورد، راه داران
 خود را نوشت، که او را نگذارید که از قلعه مرچ پیش بیاید. و زبان جرأت
 بلاف و گزاف کشوده، جواب ناصواب نوشته فرستاد. و چون خبر جرأت
 و جسارت بهادر و جواب ناصواب او بمحمود شاه رسید، بصلاح و استصواب
 امرا بکوچ متواتر بدفع او متوجه شد. و بعد از طی مراحل بقلعه رسید، که
 بهادر مدتها در استحکام آن کوشیده سوار و پیاده بسیار در آنجا مانده بود.
 اهل قلعه بعد از مشاهده کثرت لشکر و افزونی سپاه روی ارباب بصوب گریز
 نهادند. و سه روز آنجا جهت ضبط مهمات توقف نموده، بقلعه بورکل که
 بهادر آنجا متحصن گشته بود متوجه شد. و هنوز افواج بقلعه نرسیده بودند،
 که بهادر قلعه را گذاشته گریخت. و رای آنجا بملازمت رسیده داخل
 دولتخواهان شد. و چون بهادر ازین قلعه گریخت، و سرداران او رفته در قلعه
 مرچ متحصن شدند. رای امرا به تسخیر قلعه مرچ تصمیم یافت، و
 محمود شاه را برداشته، متوجه آنحدود گشتند؛ و بعد از وصول آن ناحیه،

ضابط آن دیار به کومک مردم بهادر برخوانند، قلعه را مضبوط ساخت. و از راه
مقاتله و مجادله پیش آمد. افواج محمود شاهی از اطراف و جوانب
قلعه را فرو برفته، دست تجار بر کشادند، و جمعی که بهوای مبارزت
از قلعه بیرون آمده بودند خون اکثر آنها بتخاک مدامت آمیخته شد،
و پسر ضابط آن دیار که راس و رئیس مفسدان بود مقتول گشت؛ و جمعی
گریخته چون سار بسوزاخ در آمدند. محمود شاه و امرا چنان علاج دیدند
که سرچلها قسمت نموده از اطراف قلعه نقبها فرو برند، تا آب قلعه بخزدق
فرو آید؛ و از بی آبی مستعمل شوند؛ و در مکانی هر برجی
برجی دیگر از بیرون بسازند.

ضابط قلعه چون دید، که راه فرار مسدود گردید، از راه عجز در آمده
امان طلبید. محمود شاه، بنمازهای امرا و پادشاهان داده، لشکریان بهادر
را مخیر ساخت، که هرکه نوکر شوک، دیوانیان باو علوفه و جاگیر دهند؛
و هرکه نوک بهادر بود راه داران متعرض اسپ و اسباب او نشوند. و از قلعه
مرچ خاطر جمع نموده، متوجه صوب قلعه کلهر و وابل گردید. و چون
موضع مالوه رسید، بتاریخ بست و هفتم رجب سنه تسع و تسعین و ثمانمائه
هجری، محمود شاه را پسری متولد شد. سلطان محمود بشکرانه این
سوءبت عظیم دست بذل و عطا کشود، و تاج احمد شاهی بر فرق نور
دیدن خود نهاده، باحمد شاه موسم گردانید.

چون خبر فتح قلعه مرچ و توجه بصوب کلهر و وابل بگوش بهادر رسید،
به مضیق تحیر و تذکنای تفکر حیران ماند؛ و دانست که از قلت تدبیر
ارتکاب امری خطیر نموده. بهر طرف که نگاه کرد، راه فرار مسدود دید.
از راه عجز و زاری در آمده، خواجه نعمت الله تبریزی را بخدمت امرا
فرستاد، و درخواست گناهان خود نمود؛ و سلطان محمود بالتلمس

امرا قلم عفو بر جرائم بهادر گیلانی کشیده از تفصیلات او در گذشت و فرمود، که اگر بهادر بخدمت شتابد و دو فیل و مال مقرری بدیوان برساند، قلاع و بلادی که از تصرف او بر آمده، باز بار مقرر داریم. خواجه نعمت الله به بهادر نوشت، که بزودی متوجه گردن، که ملتسمات او درجه قبول یافت. چون مکتوب خواجه بار رسید، باز زانغ غرور بیضه عجب و پندار در سر او نهاد و آبرویی که از عهد و موثیق بهم رسیده بود بر خاک مذلت ریخت. امراء محمود شاه را برداشته بصوب قلعه جایر متوجه شدند. و چون بکنار آب کلهر رسیدند مرچلهها قسمت نموده قلعه را محاصره کردند. در وقتی که صبح، نقاب قیرگون از رخ گردون برداشت، با امر سلطان تمام لشکر بیکبار جلوریز بجنگ در آمدند و هر که بقصد مبارزت از قلعه بر آمد، علف شمشیر گردید و چون فرو شکوه افواج محمود شاهی در دل مخالفان جا گرفت، و شب در آمد، باغیان عدان تماسک از دست داده راه فرار پیش گرفتند و بشامت این کرده قصبه کلهر بغارت رفت.

و از استماع این خبر ملک شمس الدین طارمی تهباندار مصطفی باد باتفاق اهل شهر آمده محمود شاه را دید. دو سه روز جهت سرانجام مهم آنحدود در قصبه کلهر توقف نموده، متوجه کولاپور گردید. و چون بموضع سالانه رسید خیر آوردند، که بهادر از قلعه پنهان فرود آمده بجانب کولاپور رفته، و بتصور باطل گروهی را با خود یار ساخته مستعد جدال و قتال است. و بعد از وصول این خبر بکوچ متواتر چون بنواحی کولاپور رسید اکثر لشکریان بهادر ازو جدا شده بخدمت محمود شاه آمدند و بهادر گریخته خود را بگوشه کشید. محمود شاه باستصواب امراء ملک فخر الملک و عین الملک را جهت سرانجام قلعه پنهان و ضبط نواحی فرستاده فرار

داد که موسم برسات را بکولابور گذرانند، تا شجرهٔ نفاق و درختِ خلاف
 بهادر از بیخ برافتد. بهادر چون بهین ازاده اطلاع یافت، چشم امل او خیره
 گشت، و از اوج استکبار بحضیض افتقار افتاده، باز بوسیلهٔ خواجه نعمت الله
 تبریزی عریضه فرستاده التماس نمود، که قول نامه مصحوب وزرا فرستاد
 تا از روی اطمینان باتفاق وزرا عازم حضور گردد، و بقیة العمر از جادای
 اخلاص تجاوز ننماید. محمود شاه جهت تسکین نائراً فتنه ملتمس
 او را قبول فرموده، قول نامه فرستاد. خواجه نعمت الله باز التماس
 نمود که اگر شرف العلماء صدر جهان و قاضی زمین الدین حسن با علما
 بودند، موجب زیادتى اطمینان بهادر وحشی خواهد گردید. فرمود
 که مستخدم نیز با وزرا همراه بروند. چون وزرا و شرفا قریب بهادر رسیدند،
 و دریا درمیان حائل بود، اولاً خواجه نعمت الله و خواجه مجدد الدین
 رفتند، و از الطاف سلطان و آمدن وزرا بیان نمودند.

باز زای او برکشت، و تیره بختی فکداهت که قدم تویق بر طریق
 مراب استوار دارد. هر دو خواجه آمده کیفیت ماجرا بوزرا گفتند.
 خدم خان، که زمام سپاه بدست اختیار او بود، باتفاق قطب خان
 از آب عبور نموده، نزد بهادر رفت. و آنچه لوازم نصیحت بود بتقدیم
 رسانید. بهادر مقدم خوانین را تلقی بتعظیم و تکریم نمود، فاماً چون
 دل او سیاه کشته بود، اصلاً بمصقل نصیحت پاک نشد. و چون برگشته
 آمدند، مخدوم اعظم صدر جهان و قاضی زمین الدین حسن رفته نصیحت
 را ازو باز نداشتند، و لیکن چون صد فرسخ از راه حق دور بود، دولتش
 بمساعدت نذم بود، بدفع الوقت مشغول شده، گفت اگر محمود شاه
 بصوب قلعه مرچ متوجه شود، بنده انچه آمده ملازمت نمایم.

و بعد از مراجعت وزرا، سلطان، ملک فخر الملک را از قلعه پنهان طلب داشته، باستصواب امرا او را خلعت خاص و کمر مرصع داده، بدفع بهادر فرستاد. و ملک فخر الملک بکوچ متواتر عازم گردید. و چون بجوار بهادر رسید، روز دیگر فوج را آراسته روان شد. بهادر از غایت غرور و استکبار استقبال کرده شروع در مردانگی نمود، ناگاه تیری از شست قضا کشان یافته بر پهلوئی او رسید، و زین خان بضر ب سنان نیزه خون نشان لو را از خانه زین بر زمین انداخت، و سرپر غرور او را بریده بخدمت محمود شاه فرستاد. و این فتح بحسن تدبیر ملک فخر الملک و زین خان بظهور یافت، مسرت و خوشحالی بخاص و عام شامل گردید. و در زمان مراجعت فخر الملک، جمیع امرا و لشکریان و حشم را باستقبالش فرستاده، خواجه جهان خطابش داد. و هم دران مجالس، خلعت خاص و کمر مرصع و اسپ تازی و یک زنجیر فیل باو داد. و زین خان را همان اسپ و اسلحه بهادر که پیشکش آورده بود، عذایت فرمود.

بعد از فتح بدر سه روز بقلعه پنهان در آمد، و از آنجا (۱) ملک عین الملک را بجزیره گووه فرستاد، تا از تغیر بهادر متصرف شده اموال و اسباب او را فرستد. و ملک سعید برادر او را استمالت داده، بحضور آورد. بعد از چند روز، عین الملک برگشته آمد. و ملک سعید برادر بهادر را همراهِ آورد، و از اسباب و اموال بهادر پنجگاه زنجیر فیل، و سیصد اسپ عربی، و نقد و جنس بسیار، از نظر گذرانید. چون سیمای

(۱) در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۷۱۸ عبارت زنون مرقوم گشته "بعد از دو سه روز بقلعه پنهان رفته و تماشا کرده عین الملک کنعانی را به بندر گووه فرستاد تا برادرش ملک سعید را دلالت کرده اموال و جهات آن هرامنخوار را بحضور آورد".

اخلاص در ذنبه ملک سعید هویدا بود. در همان مجلس بهادر ملک خطبات یافت. و باستصواب و صلاح دید وزرا، اموال و اقطاع بهادر را بملک امین الملک تفویض نموده، مراجعت کرد. و چون بقصبه بیجاپور رسید، در بانمی که خواجه جهان فخر الملک احداث نموده بود، فرود آمده، در سه روز بعیش و کامرانی گذرانید. و خواجه از تحف و ذنایس اجناس و اسپان عربی، آن مقدار که در حوصله بشر نکند، پدسکش کرده بخلاعت و کمر مرصع مباحی گشت.

و بعد از وصول دار السلطنت، بصلاح امراء، تفقد احوال ایلیچیان سلطان محمود گجراتی نموده، اسپان تازی انعام فرمود. و آنچه مرسوم ایلیچیان بود، مضاعف مرحمت نمود. و پنج من سرزاید بوزن دهلی و پنج زنجیر فیل و یک خنجر مرصع برسم سوغات بوکلا سپرد. و کمال خان و عهده خان و سایر متعلقان سلطان محمود گجراتی را که بهادر در قید داشت، بحضور آورده، بانعام و اکرام مشمول گردانیده. فرمود که بست منزل^(۱) جهاز سلطانی، که بهادر بغارت برده بود، بخدمتگاران سلطان سپارزد. تا سلسله اخلاص موروثی و مکتسبی استحکام پذیرد.

و قبل ازین بر زبان قلم گذشته، که در ایام بهار دولت، بواسطه کشته شدن قیام الملک ترک، و گریختن نظام الملک، و عماد الملک، طراوت و لطافت از اشجار حدیقه سلطنت محمود شاهی رفته بود؛ و دلهای امراء ازو متذفر شده. درین ولا که از لشکر مراجعت نموده در بیدر قرار گرفت، و سرداران بجا و مقام خود رفتند، قدرت فی الجملة و شوکت ناقص که مانده بود آنهم رفت. و ملک برید بطوری مستولی

(۱) در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۷۱۹ "بست سلسله جهاز" ثبت است

گردید، که هیچ احدی را پیش او نمیکذاشت؛ و مداخل و مخرج را مضبوط ساخته، تجویز نمیکرد که از حرم بیرون آید؛ و مهمات را از پیش خود گرفته بغیر اسم سلطانی برو چیزی نگذاشت. محمود شاه دین باب بعماد الملک چیزی نوشت، از جواب فرستاد که اگر خداوندگار خود را بکاوایل رساند، بنده خدمتگاری بجای آورده، از سر نو کار سلطنت را رونقی و رواجی بدهد. محمود شاه بحیله که توانست گریخته بکاوایل رفت. ملک عماد الملک مقدم و برا تلقی بتعظیم و تکریم نموده، با جمعیت بسیار بدفع ملک برید، متوجه شد. چون بدواهی شهر بیدر رسید، ملک برید سامان لشکر خود نموده، در برابر آمد. و هنگام تلاقی، یقین غلام سرخیل عماد الملک پیغام داد که خداوندگار سوار شود، که وقت جنگ نزدیک رسید. اتفاقاً در آن وقت محمود شاه بسر شستن مشغول بود، غلام عماد الملک گفت هرگاه بادشاه وقت جنگ چنین غافل باشد، هرآینه علامت ادبار بود. * بیست *

هرگاه با جهل و کاهلی پیوست پایش از جای رفت و کار از دست این سخن بر سلطان دشوار آمد. چون سوار شد، تاخته در فوج ملک برید در آمد؛ و از غلام عماد الملک شکایت کرد. عماد الملک از مشاهده این حال بکاوایل مراجعت نمود. پس ازین زندگانی بمثابه برو تفنگ شد، که آب و طعام را کنیزگان ملک برید می بردند، تا آنکه در سنه سبع (۱)

(۱) در یک نسخه بجای سبع «لفظ ست» مرقوم گشته اما علی اصم الروایة وفات محمود شاه بهمنی در سنه اربع و عشرين و تسعمائه وقوع یافت - فرشته هم در جلد اول صفحه ۷۲۶ این سنه وفات ذکر کرده و شعر ذیل را نیز بلوشان منسوب کرده. در بحر عم فتادم و امواج ببعد تا چند دست و پا برزم یا علی مدد

طبقات اکبری

در عשרین و تسعمائة از زندگانی عالم سفلی ارتحال نمود. مدت (۱) سلطنت و ایالت او که فی الحقیقت حبس بود - مدت، چهل سال و دو ماه و سه روز بود.

ذکر سلطنت احمد شاه بن محمود شاه.

در سنه سبع و عشرین و تسعمائة ملک بید باسنواب و صلاح امرا و خوانین سلطان احمد شاه بن محمود شاه را در شهر بیدر جلوس داده، اسم پادشاهی برو گذاشته، او را در خانه میداشت. و امرا در جاگیر خود قرار گرفته، متابعت یکدیگر نمی نمودند. و مدت دو سال و یک ماه بر احمد شاه مظلوم اطلاق پادشاهی کردند، تا در سنه تسع (۲) و عشرین و تسعمائة در گذشت.

ذکر سلطان علاء الدین بن محمود شاه.

چون احمد شاه بیچاره وفات یافت، ملک بید باسنواب امرا، دست علاء الدین شاه برادر احمد شاه را گرفته، پادشاه ساخت. و او را نیز بطور برادر در خانه میداشت. و لیکن نجابت ذاتی و علو فطرتی او را بران داشت، که مردم را بخود موافق ساخته رسوم مذبذبه سرودی را احیا نماید، و بطریق آباء کرام بلاد را مستخر سازد.

(۱) در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۷۱۹ "و با چنین تزلزل و انقلاب سی و هفت سال و بیست روز بود" ثبت گشته.

(۲) در تاریخ فرشته صفحه ۷۲۷ "در سنه سبع و عشرین و تسعمائة برهر یا باجل طبعی در گذشت" مرقوم است.

و ملک برید برین امر اطلاع یافته، باتفاق نظام الملک بن نظام الملک، و عماد الملک بن عماد الملک، و عادلخان بن عادلخان سوائی، اسم سلطنت ازو بر داشت. و فی الحقیقت ویرا از بند و قید خلاص کرد. و برادر ویرا بجای او اعتبار نمود. مدت سلطنت او که در حبس گذشت، یک سال و یازده ماه بود.

ذکر سلطان ولی الله بن محمود شاه.

چون ملک برید بن برید، سلطان علاء الدین را از قید سلطنت آزاد کرد، برادر بیچاره او را، که ولی الله نام داشت آورده، اسم سلطانی برو اطلاق نمود. و چون بی تعالی بحرم سرای او میرفت، و هیچکس را قدرت منع او نبود، رفته رفته بمنکوحه سلطان ولی الله میلی پیدا کرد؛ و نفس شوم ویرا بران داشت که ولی الله را، زهر داد و منکوحه او را بفکاح خود در آورد. و ایام گرفتاری او بسالی نمی رسد.

ذکر سلطان کلیم الله بن محمود شاه.

بعد از آن که سلطان ولی الله شہیت شہادت از دست ملک برید فوشید، و آن عمل قبیح ازو بوقوع آمد، سلطان کلیم الله بیچاره را سلطان ساخت، و در شهر بیدر بطریق برادران او را هم نگاه میداشت. و چون پرتو موافقت از روی کار امرا برداشته شد، عماد الملک کاریلی بکومک محمد خان بن عادلخان والی آسیر و برهان پور رفت، و بنظام الملک و ملک برید، و خداوند خان و سائر امرای دکن جنگ کرده گریخت. سیصد فیل و چند اسب و اسلحه بدست لشکر دکن افتاد. عماد الملک گریخته بآسیر و برهانپور آمد. و بالاخر بامداد سلطان بهادر باز بلاد خود را

متصرف شد، و در سنه خمس و ثلاثین و تسعمائة خطبه سلطان بهادر در فصاحت و پرکذات خود خواند. و بار دیگر باز بالتماس عماد الملک، سلطان بهادر گجراتی متوجه دکن گردید. چون نظام الملک و ملک برید و امرای دیگر طایف مقاومت نداشتند، از روی بیچارگی، در احمدنکر و جمیع بلاد دکن خطبه سلطان بهادر خواندند؛ و بلاد دکن در تصرف چهار امیر، نظام الملک و عداخان و قطب الملک و ملک برید قرار گرفت، و تا امروز که سنه اثنی و الف هجریست، حکومت دکن در خانواده این چهار کس است، چنانچه شمه از حال هر یک سمت گذارش می یابد.

سلسله ذکر نظام الملک بحری.

نظام الملک بحری غلام بود، برهمن نژاد. نام او بهرلو است و تحریف نموده بحری^(۱) میگفتند. چون پسرش احمد را داعیه حکومت در سر افتاد بنیاد مخالفت نهاد، و زرای سلطان کلیم الله، نظام الملک بحری را محبوس ساخته و میل در چشم کشیده، عاقبت هلاک ساختند. حکومت او استقلال نداشت؛ و در ضمن^(۲) حکومت بهمفیه مندرج است.

(۱) در تاریخ فرشته صفحه ۱۸۰ جلد دوم مرقوم است که "احمد شاه بحری ولد ملک نائب نظام الملک بحری است - و ماگ نائب از اولاد برهمنان بیجانگر است - نام اصلی او بنما بهت و نام پدر او بهر بود - در عهد فرخنده سلطان احمد شاه بهمنی در ولایت بیجانگر امیر مسلمانان گردیده و موسوم بملک حسن گشته و خط و سواد فارسی نیز در اندک مدت بهم رسانیده مشهور بملک حسن بهرلو گردیده - لیک سلطان محمد شاه در آوان طفلی چون لفظ بهرلو را تحریف کرده ملک حسن بحری می گفت هرانکه بین الخاص و العام ببخری ملقب گشت".

(۲) برای تفصیل حالات تاریخ فرشته جلد دوم صفحات ۱۹۷-۱۸۳ ملاحظه کنند.